

## زبان فارسی در جامعه پیامبر اسلام

### خواجه بشیر احمد انصاری

فارسی که زبان دوم جهان اسلام و فرهنگ اسلامی به شمار می رود روزگاری لسان رسمی و علمی و مفاهمه ذات البینی اقوام متمدن شرق اسلامی از شمال چین گرفته تا قلب هند ، پاکستان ، بنگاله ، آسیای میانه ، ترکیه ، شام ، اروپای شرقی و عراق به حساب می آمد که این وضعیت دست کم ده قرن دوام یافته و تا هنوز تأثیر خود را از دست نداده است.

در کشور خود ما نیز با آنکه زبانهای ارزشمند پشتو و ترکی جزء ثروت معنوی ما به حساب می آیند ولی فارسی را می توان حلقه وصلی دانست که همه هموطنان ما را از کوه پایه های پکتیا گرفته تا دشتهای هرات ، از قله های پامیر گرفته تا بیابانهای قندهار و از بلندای نورستان گرفته تا قلب هزاره جات به هم پیوند می دهد.

زبانهای زنده دنیا از روزی که کودک تاریخ دارای حافظه شده است، با هم داد و ستد داشته اند. زبانهای فارسی و عربی هم با آنکه اولی به خانواده زبانهای هندو اروپایی بر می گردد و دومی آن به مجموعه زبانهای سامی ولی باز هم از گذشته های بسیار دور با هم در تعامل بوده اند. پیرامون تأثیر زبان عربی بر فارسی سخن فراوان گفته شده و از همین لحاظ من در اینجا کوشش خواهم نمود تا بر تأثیر زبان فارسی بر زبان عربی و آن هم در جامعه پیامبر اسلام تا حدی روشنی افکنم.

تاریخ ادبیات عربی شهادت می دهد که زبان فارسی از گذشته های بسیار دور به عربی راه یافته است که این تأثیر در غذاها ، گلهای ، درختان ، جواهر ، عطر ها ، ظرفهای غذا ، رنگها ، آلات موسیقی ، دارو ها ، ابزار جنگ ، اصطلاحات بازرگانی و مفاهیم اداری و سیاسی به وضوح مشاهده می شود. برخی پژوهشگران عرب روی کار آمدن عباسیان را سر آغاز تأثیر زبان فارسی بر زبان عربی دانسته اند؛ زیرا عباسی ها همانطوری که به نیروی شمشیر ابو مسلم و سایر خراسانیان خلافت را قبضه کردند ، با خراسانیان بیشتر محشور بودند تا اندازه ای که خاندانهای خراسانی و فارسی زبان در دستگاه خلافت اسلامی نفوذ فراوانی یافته و دانشمندان بزرگی چون ابوحنیفه در عرصه فقه و عمرو بن عبید کابلی در میدان علم کلام و بشار بن برد تخارستانی در زمینه شعر و ادب و صد ها دانشمند دیگری چون ایشان که شمع محافل علمی عصر عباسی بودند راه را برای نفوذ ادب فارسی در جوامع عربی هموار ساختند. اما تاریخ ادبیات عرب گواهی می دهد که نفوذ فارسی بر زبان عربی قرنهای پیش از روی کار آمدن عباسیان آغاز شده است.

زبان فارسی بالای عربی نفوذ قابل ملاحظه ای داشته است که ابعاد این نفوذ تا هنوز به صورت کامل مطالعه نشده است. اگر خواسته باشیم در رابطه به شناخت و تشخیص واژه های معرب فارسی کاری انجام دهیم به مشکلاتی بر خواهیم خورد. مشکل نخست در این است که برخی از واژه های فارسی قبل از آنکه وارد زبان عربی شوند به زبانهای دیگر منطقه چون آرامی و سریانی راه یافته و سپس از آن طریق به منظومه لغوی عرب نفوذ نموده اند. مشکل دیگر در اینست که چون فارسی باستان و میانه با فارسی امروز تفاوت دارد، این امر تشخیص و ریشه یابی واژه هایی را که در آن دوره ها وارد عربی شده اند بسیار دشوار می سازد. دشواری سوم در اینست که وقتی عربها واژه ای را می گیرند و آن را در قالب اوزان زبان خویش می ریزند شکل اصلی آن واژه کاملاً دگرگون می شود. دانشمندان زبان چون اصمعی و جاحظ و ابن قتیبه و امثال ایشان گاهی واژه هایی را فارسی می دانند که امروز برای ما کاملاً نا آشنا و بیگانه می نمایند.

می گویند که زبان عربی دست کم پنج هزار واژه یا به صورت اصلی و یا هم به شکل معرب از فارسی وام گرفته است. در اینجا باید اضافه نمود که این واژه ها را می توان در حدود هفتاد قالب و وزن و صیغه مختلف زبان عربی ریخت و از آن چندین هزار واژه دیگر به دست آورد. برای توضیح بیشتر این ادعا می توان واژه «گناه» را به عنوان مثال ذکر نمود. همانطوری که دانشمندان علم اللغه و لسانیات گفته اند، گناه اصطلاحی فارسی بوده که وارد عربی شده تا اندازه ای که حتی قرآن کریم آن را بکار برده است. این واژه، امروز اساس کلمات «جناح»، «جنحه»، «جنایت»، «جانی»، «مجنی»، «جنایی» و امثال آن قرار گرفته است که کمتر کسی متوجه ریشه فارسی آن می شود. ما در زبان عربی ضرب المثلی داریم که می گوید «بضاعتنا ردت الینا» به این مفهوم که: «کالای ما دوباره برای ما برگشت»، این ضرب المثل می تواند در مورد واژه هایی که اصلاً فارسی بوده اند و سپس در موازین زبان عربی ریخته شده و ما دوباره آنها را از عربها گرفته ایم صدق می کند. امروز واژه «استئناف» را همگان عربی خالص تصور می کنند بی خبر از اینکه برخی پژوهشگران حتی این اصطلاح را در اصل مربوط به واژه فارسی «نو» می دانند که سپس در قالب صرفی «استفعال» ریخته شده است. امروز برخی از هموطنان ما سعی می ورزند تا به جای واژه «فن» اصطلاح «هنر» را بکار برند غافل از اینکه گروهی «فن» را صورت معرب «پند» فارسی دانسته اند که سپس به صورت «فنان» و «تفنن» و «فنون» به کار برده شده است. آنچه تا اینجا گفته آمدیم شاید برای بیشتر خواننده گان روشن باشد و از اینجا به بعد نویسنده کوشش خواهد نمود تا اشاره ای ولو مختصر به حضور زبان فارسی در جامعه پیامبر اسلام نماید.

**تأثیر زبان فارسی بر ادبیات جاهلی عرب:**

زبانهای عربی و فارسی از قرن‌ها بدینسو در کنار هم زیسته و با هم داد و ستد داشته اند. دوران پیش از اسلام را عصر جاهلی گویند و از جمع سخنوران عصر جاهلی سرایندگان معلقات سبعه و یا «قصیده های هفتگانه» سر آمد همه سخنوران تاریخ ادبیات عربی شناخته شده اند. عده ای از این سخنوران در مرزهای امپراتوری ایران می زیستند و تأثیر زبان فارسی بر ادبیات شان به وضوح دیده می شد. اشعی یکی از این شاعران است که واژه های زبان فارسی را با دست باز بکار می برد.

لبید بن ربیعہ سخنور دیگر معلقات است که خشتواژه های فارسی را در اعمار کاخ بلند هنر خویش بکار برده است. او در یکی از اشعار خویش می گوید:

وتضيء في وجه الظلام منيره  
كجمانه البحري سلّ نظامها

لبید بن ربیعہ در این معلقه خویش که یکی از هفت شهکار تاریخ ادبیات عربی به حساب می آید وصف یک گاو وحشی زیبایی را در غایت جمال و لطافت به تصویر می کشد که بچه اش را شکار کرده اند و او در فراق فرزندش از ترس آدمیان، متحیر و سرگردان، روزها و شب ها به دنبال گوساله اش در بیابان ها می گردد، و ترس و وحشت تمام وجودش را فرا گرفته است. در این بیت می گوید که آن گاو سپید رنگ، در اول شب همانند لؤلؤ دریائی که در یک رشته کشیده و بند کرده شده و اینک آن رشته گسیخته و دانه های لؤلؤ متفرق و مشتت به روی زمین ریخته اند و در نقاط مختلف دشت درخشان است، از این طرف به آن طرف می رود، و در هر نقطه نور می دهد و درخشش دارد. دانشمندان زبان عربی معتقد اند که واژه «جمانه» که در این بیت لبید بکار رفته در اصل فارسی بوده و سپس معرب شده است. جمانه در اصل فارسی خویش و همچنان در زبان عربی «مروارید» معنی می دهد و یکی از نامهای پسندیده دختران در میان عربها به حساب می آید.

برای فهم بهتر موقعیت فارسی در زمان و زمینه ای که پیامبر اسلام زندگی می نمود سخنی مناسبتر از شعر اعشی بن قیس را نمی توان سراغ داشت زیرا این سخنور بزرگ عرب که یکی از سرایندگان معلقات هفتگانه عصر جاهلی به حساب می آمد سه سال قبل از رحلت پیامبر اسلام بدون آنکه ایمان آورد پرود حیات گفته بود. اشعی می گوید:

لنا (جلسان) عندها و (بنفسج)  
و (سیسنبر) و (المرزجوش) منمنما  
و (آس) و (خیری) و (مرو) و (سوسن)  
اذا كان (هنزمن) و رحمت مخشما  
و (شاهسفرم) و (الیاسمین) و (نرجس)  
یصبحنا فی کل دجن تغیمنا

در اینجا ما می بینیم که شاعر بزرگ عصر پیامبر اسلام تنها در سه بیت معلقه خویش  
دوازده واژه فارسی را به کار برده است که (جلسان) ، (بنفسج) ، (سیسنبر) ،  
(المرزجوش) ، (آس) ، (خیری) ، ( مرو) ، (سوسن) ، (هنزمن) ، (شاهسفرم) ،  
الیاسمین) ، (نرجس) می باشند.

دانشمندان زبان فارسی چون مرحوم دهخدا گفته اند که جلسان در اصل گلشن و بنفسج  
هم بنفسه فارسی بوده اند. اما سیسنبر بنا بر فرهنگ معین و برهان و آندراج در زبان  
فارسی گیاهی خوشبو را گویند که سخنوران پیشین ما  
بسیار از آن یاد کرده اند.

نظامی گفته است:

بوی سیسنبر از حرارت خویش  
عقرب چرخ را گداخته نیش

سنائی گفته است:

افسر زرین همی بر تارک نرگس نهد  
گوشوار زمردین در گوش سیسنبر کشد

اما واژه مرزجوش در اصل فارسی خویش «مرزنگوش» بوده است. سخنوران ما این  
واژه را نیز در شعر خویش به کار برده اند.

نظامی گفته است:

ز مرزنگوش خط نو دمیده  
بسی دل را چو طره سر بریده

و ناصر خسرو گفته است:

بر سرم یک دسته مرزنگوش بود  
کرد مرزنگوش من سحرش سمن

واژه (آس) در زبان فارسی به بوته ای معطر و همیشه سبز که دارای برگ و گل سفید  
است، اطلاق می گردد.

خیری هم گلی است خوشبوی که منوچهری از آن چنین یاد کرده است:

گل زرد و گل خیری و بید و باد شبگیری  
ز فردوس آمدند امروز سبحان الذی اسری  
فردوسی هم گفته است:

دل شاد وی شد نژند و حزین  
چو خیری شدش لاله و یاسمین  
واژه (مرو) هم به نوعی از ریاحین اطلاق می شود که گل آن کیود باشد و به قول  
جهانگیری در زبان عربی آن را (ریحان الشیوخ) گویند.  
واژه (سوسن) هم در اصل فارسی بوده که در زبان روزمره ما کاربرد بسیار  
گسترده دارد. فرخی گفته است:  
راست گفתי برآمد اندر باغ  
سوسنی از میان سیسنبر  
اما (هنزمن) در اصل خویش همان (انجمن) فارسی بوده که در عربی گاهی به شکل  
(هنجمن) هم نوشته شده است.  
آنچه را اعشی (شاهسفرم) گفته در اصل فارسی خویش (شاه اسپرم) بوده و گیاهی  
خوشبو است که ما آن را به نام (نازبو) می شناسیم.

### زبان فارسی و قرآن:

عبدالله بن عباس پسر عم پیامبر اسلام که او را ترجمان القرآن لقب داده اند، جلال  
الدین سیوطی نویسنده تفسیر جلالین، این عطیه و برخی دیگر از مفسران معتقد اند  
که قرآن کریم حاوی واژه هایی فارسی نیز می باشد. برخی پژوهشگران تعداد واژگان  
فارسی قرآن کریم را تا یکصد واژه برآورد کرده اند که در اینجا می توان به چند  
نمونه از آن اکتفا نمود: سجیل «سنگ و گل»، ابریق «آبریز»، تنور، مرجان،  
میسک «میشک»، جهنم، دینار «دین آور»، سُرَاق «سراپرده»، ورده «پرگه»،  
کأس «کاسه»، جُنَاح «گناه»، کنز «گنج»، جزیه «گزیت»، سراب و امثال آن.  
بحث این مسئله که واژه های مشتزک زبانها نخست در کدام زبانی کاربرد داشته و  
سپس به کدام زبان منتقل شده است بحثی جنجالی و پایان ناپذیر است و برای فهم  
بیشتر این موضوع و یا حل این نزاع بهتر است به کلمات ترکیبی ای پرداخته شود که  
از دو واژه ای ساخته شده اند که هر دو آن مربوط به یک زبان می باشند. سجیل  
یکی از این واژه ها است که یار دانشمند پیامبر اسلام عبدالله بن عباس و همچنان  
فرهنگ «تاج العروس» و دیگران آن را صیغه ترکیب شده از سنگ و گل فارسی می  
دانند. سراب واژه دیگری است که از «سر» و «آب» که هر دو فارسی اند تشکیل شده  
است. حافظ شیرازی لفظ «سراب» را به هر دو صورت آن چه زیبا به کار برده است:  
دور است سرِ آب در این بادیه هشدار  
تا غول بیابان نه فریبید به سرابیت  
ابن ابی شیبه در کتاب مصنف خویش فصلی بنام «فضائل قرآن» دارد و در آن فصل  
عنوانی دارد بنام «آنچه به فارسی تفسیر شده است» که در آن می نویسد: «عن ابن  
عباس یود احدثهم لو یعمر الف سنه قال هو کقول الاعاجم هزار سال» یعنی ابن عباس

در تفسیر این آیت می گوید آنها ارزش می کنند که هزار سال عمر کنند و سپس اشاره می کند که این سخن به سخن عجمها می ماند که می گویند: هزار سال. و ابن عباس عبارت « هزار سال» را به فارسی می گوید.

استاد صلاح الدین سلجوقی مقاله ای دارد زیر عنوان «الامه العربیه فی نظر الافغانیین» که در مجله «الهلال» قاهره چاپ شده است. سلجوقی در آن مقاله می نویسد که هدف قرآن کریم از «یغوث» و «یعوق» همان دو تندیس بزرگ بامیان است و یاقوت الحموی در «معجم البلدان» خویش یکی را «سرخ بد» و دیگری را «خنخ بد» نامیده است. او همچنان می نویسد که نامهای قرآنی «هاروت» و «ماروت» از دو واژه اوستایی اشتقاق یافته اند که اولی از «هاروتات» مشتق شده و دومی از «امرتات». هاروتات و امرتات در حقیقت دو رب النوع بلخیان قدیم به حساب می آمدند و امروز ضمن ماههای دوازده گانه فارسی کاربرد داشته و به شکل «خرداد» و «مرداد» تلفظ می شوند. همچنان گفته می شود که اسم «العزی» یکی از بتهای بزرگ عربستان آن روز از «آهورامزدا» که پدر ارباب الانواع باشندگان بلخ باستان بود، اشتقاق یافته است.

هنگام نگارش این مقاله کتابی به دستم رسید که به انگلیسی نوشته شده و واژه های بیگانه در قرآن نام دارد. این کتاب نوشته یکی از پژوهشگران عرصه زبانهای سامی در مدرسه مطالعات شرقی قاهره می باشد که بیشتر از نود واژه قرآنی را فارسی گفته است. نویسنده کتاب در صفحه ۲۱۵ اثر خویش به نقل از کندی، فقه اللغه ثعالبی، سیوطی و جوالیقی، ابریق را از آب و ریختن یعنی (آبریز) و «عفریت» را از «آفریدن» مشتق دانسته است. چنانچه در صفحه ۵۳ این کتاب واژه قرآنی «اریکه» را مشتق از «اورنگ» فارسی می داند.

نویسنده کتاب مذکور حتی دین را واژه ای غیر عربی دانسته و از ثعالبی نقل می کند که دین را واژه ای غیر عربی خوانده و در صفحه ۱۳۲ کتاب خویش آن را واژه ای پهلوی می داند که از فارسی به عربی و آرامی انتقال یافته است. مولف در صفحه ۱۴۳ این کتاب «رزق» عربی را مشتق از «روزی» فارسی می داند.

در آیت ۴ سوره هود لفظ «تنور» آمده است. با آنکه ابن عباس آن را لفظی مشترک در میان زبانهای گوناگون می داند ولی جوالیقی آن را واژه ای فارسی می شمارد. لفظ «مقالید» واژه دیگری است که در آیت ۱۲ سوره شوری آمده است: «له مقالید السموات» مقالید واحدش می شود «اقلید» و یا «مقلید» جوالیقی آن را برگرفته از «کلید» فارسی می داند و «لسان العرب» و «برهان قاطع» هم آن را مرکب از کلید می داند.

**وقتی که پیامبر اسلام فارسی حرف می زند:**

امام بخاری یکی از ابواب کتاب معروف خویش را به کسانی تخصیص داده است که به فارسی و یا زبانی دیگر حرف زده اند. کسانی که علاقه دارند می توانند به باب « من تكلم بالفارسية والرطانة » مراجعه فرمایند. امام بخاری حدیثی را از جابر (رض) روایت می کند که گفته است: « قلت: یا رسول الله ذبحنا بهیمة لنا ، وطحنت صاعاً من شعیر فتعال أنت ونفر. فصاح النبي صلى الله عليه وسلم ، فقال : یا أهل الخندق ! إن جابراً قد صنع سوراً، فحيّ هلا بكم » یعنی: « من گفتیم: ای پیامبر خدا! ما حیوانی را برای خویش ذبح کرده ایم و مقداری جو هم آورد نموده ام ، شما و تنی چند تشریف بیاورید، پیامبر که درود خدا بر او باد به صدای بلند گفت: ای گروه خندق! جابر غذایی تهیه نموده است و شما را به خوردن آن فرا می خواند». نکته قابل توجه در این حدیث واژه «سور» بر وزن «نور» است که امام بخاری و شارح کتاب او « ابن حجر عسقلانی» می گویند که «سور» در اصل واژه ای فارسی بوده و به معنی «غذایی که برای مهمانی تهیه می شود اطلاق می گردید. امام طبری نیز گفته است که «سور» کلمه ای بوده است فارسی. واژه دیگری که در این حدیث بکار رفته است «خندق» می باشد که در اصل از «کنده» فارسی ساخته شده است.

حدیث دیگری که در این باب ذکر شده ، از زبان ابوهریره روایت شده است که می گوید: « أن الحسن بن علي أخذ تمرّة من تمر الصدقة فجعلها في فيه ، فقال له النبي صلى الله عليه وسلم بالفارسية: كخ ، كخ! أما تعرف أننا لا نأكل الصدقة؟» یعنی: «حسن فرزند علی – در ایام کودکی- خرمایی از جمع خرما های صدقه را برداشت و آن را به دهان خود برد، پیامبر (با دیدن آن) به زبان فارسی برایش گفت: کخ، کخ». من نمی دانم که در کشور های همسایه ما این اصطلاح تا هنوز کاربرد دارد و یا خیر ولی در جامعه ما تا همین امروز وقتی کودکان چیزی آلوده را بر دهان می برند والدین شان برایشان نهیب می زنند: «کخ، کخ» یعنی آن را از دهانت بیرون کن. کتابهای (برهان) و (آنندراج) در معنی این واژه می گویند، کلمه ای است که آنرا در وقت نفرت فرمودن از چیزی گویند. فرهنگ اسدی می گوید «کخ» صورتی باشد زشت که کودکان را بدان ترسانند و برهان می گوید «کخ» هر صورت مهیب و زشتی باشد که بسازند و اطفال را بدان ترسانند. کتابهای «صاح الفرس» و «غیاث اللغات» و «فرهنگ جهانگیری» و «ناظم الاطباء» نیز معانی شبیه به همین مفهوم را ذکر نموده اند. کتابهای «منتهی الارب» و «اقرب الموارد» در معنای «کخ کخ» گویند: کلمه ای است که بدان کودک را زجر کنند تا از چیزی که اراده تناول آن دارد باز ایستد.

ابن ماجه در سنن خویش که یکی از کتابهای ششگانه اهل سنت در حدیث پیامبر اسلام است حدیثی را از قول مجاهد نقل می کند که ابوهریره گفت: « رأني رسول الله صلى الله عليه وسلم و أنا نائم أشكو من وجع بطني فقال لي: " يا أبا هريرة أشكمت درد؟ قلت: نعم، يا رسول الله قال: " قم فصل فإن في الصلاة شفاء». یعنی: «پیامبر (ص) من را دید که خوابیده ام و از درد شکم شکایت دارم، پیامبر برآیم – به زبان فارسی-

گفت: آیا شکم درد هستی؟ گفتم: بلی، گفتم: برخیز و نماز بخوان زیرا در نماز شفا است». در این حدیث می بینیم که پیامبر اسلام نه تنها لفظی بلکه حتی عبارت «شکمت درد» را به فارسی گفته است.

جو الیقی نیز در کتاب (المعرب) خویش حدیثی را در باره عیسی علیه السلام نقل کرده که متن آن چنین است: «انه لم یخلف الا قفشین». یعنی: «از او به جز یک جفت کفش چیز دیگری نمانده بود». قابل توجه است که کفش فارسی در اینجا به شکل «قفش» آمده است.

قلقشندی در صفحه ۱۶۶ کتاب (صبح الاعشی) خویش حدیثی را نقل کرده است که می گوید: «سئل ابن عباس هل تکلم رسول الله بالفارسیه؟ قال: نعم. دخل علیه سلمان فقال درسته و سادیه. قال محمد بن امیا اظنه مرحبا و اهلا». یعنی: «از ابن عباس پرسیده شد که آیا پیامبر خدا به فارسی حرف زده بود؟ گفت: بلی. سلمان نزدش آمد و او گفت: (به تندرستی و شادی) که فکر می کنم معنایش مرحبا و اهلا عربی است». بخاری بابتی دارد بنام "باب الباذق" و در آن حدیثی را آورده است که ابن عباس را از «باذق» پرسیدند. باذق در اصل خویش «باده» است که قاموسهای زبان آن را شراب سرخ رنگ معنی کرده اند.

نسائی در کتاب نوشیدنیهای خود آورده است که «لا بأس بنبیذ البختج»، یعنی «آب انگور پخته پروایی ندارد» و در برهان قاطع و دیگر کتابها «بختج» را شکل عربی «پخته» می دانند. در کتاب ابن ابی شیبیه و دار قطنی هم از «بختج» یاد شده است. در مسند احمد حدیثی آمده و در آن از «بذج» یاد شده است. جو الیقی آن لفظ را فارسی دانسته است. تصور بر این است که اصل این کلمه «بز» و «بزک» بوده است خصوصا وقتی می بینیم که جمع آن را بذجان گفته اند و بذجان می تواند در اصل خویش «بزان» باشد.

در حدیث آمده است که «لا أحبس البرد» که شاید معنی اش این باشد که من پیام رسان را حبس نمی کنم. زمخشری در الفائق می نویسد که «برد» پیام آور است و امروز در زبان عربی خدمات پستی را «برید» گویند و برید به قول زمخشری از «بریده دم» گرفته شده که قاطر ها را دم می بریدند و سپس پیام آوری که در آن سوار می شد آن را «برید» می نامیدند.

مسلم در کتاب جهاد خود می آورد که در روز فتح مکه ابو عبیده در رأس «بیاذقه» قرار داشت که عبارت مسلم اینطور است: «و جعل ابا عبیده علی البیاذقه» و به گفته برهان قاطع «بیاذقه» از «پیاده» گرفته شده است.

در سنن ابی داود حدیثی است که می گوید «ان فی عجوة العالیه تریاقا» که گفته شده است «تریاق» همین «تریاق» فارسی خود ما است. در حدیث دیگری آمده است: عائشه «دعا بشئ من الجلاب» یعنی: عائشه گلاب خواست و لفظ «گلاب» به قول ازهری از گل و آب فارسی اشتقاق یافته است. در حدیثی که وصف بهشت را بیان می

نماید آمده است: وسطها جنابذ من ذهب. یعنی: در وسط آن گنبد هایی از طلا قرار دارند. زبیدی واژه «جنابذ» را برگرفته از «گنبد» خوانده است. در صحیح مسلم آمده است: «خوان علیه لحم». یعنی: در دسترخوانی که گوشت را گذاشته بودند. در اینجا می بینیم که «خوان» فارسی بکار برده شده است. در مسند احمد آمده است: «النجاشی اهدی الی النبی صلی الله علیه و سلم خفین أسودین ساذجین». یعنی: نجاشی دو موزه سیاه و ساده را به پیامبر هدیه فرستاد. برهان قاطع و دیگران «ساذجین» برگرفته از «ساده» فارسی خوانده اند. در حدیثی از ابی هریره روایت شده است که گفته است: «انی رجل مصراد». یعنی: من مردی خنک خور هستم. جوالیقی لفظ «مصراد» را مشتق از «سرد» فارسی می داند. منتهی الارج، ناظم الاطباء و آندراج آن را به کسی که در مقابل سردی توان نداشته است ترجمه نموده اند.

در حدیثی آمده که «یغدو الشیطان بقیروانه الی السوق». یعنی: شیطان با کاروان خویش به بازار می آید. برهان قاطع «قیروان» را کاروان گفته است. ابو داود حدیثی را روایت نموده است که می گوید: «أن عمر رضی الله عنه رأی لاعبا بالکرج فقال لولا أنى رأیت هذا یلعب به علی عهد النبی صلی اله علیه و سلم لنفیته من المدینه». یعنی: «عمر رضی الله عنه مردی را دید که با توپ بازی می نمود، فرمود: اگر من نمی دیدم که مردم در زمان پیامبر توپ بازی می کردند من این مرد را از مدینه اخراج می نمودم.» صاحب اللسان می گوید لفظ «کرج» که در اینجا نقل شده است از «کره» فارسی گرفته شده است.

در حدیث دیگری آمده است «ان امرأة هزعت خفها أو موزجها فسقت به کلبا ...». یعنی: «زنی موزه اش را کشید تا سگی را آب دهد...» در اینجا می بینیم که «موزه» فارسی به شکل «موزج» نقل شده است.

در حدیث دیگری آمده است: «أن عیسی علیه السلام یقتل الدجال بالنیزک». یعنی: عیسی علیه السلام دجال را با نیزه می کشد و می بینیم که در این حدیث از تصغیر «نیزه» یعنی «نیزک» یاد شده است.

### یاران پیامبر فارسی حرف می زنند:

امام بخاری کتابی دارد به نام «الأدب المفرد» و در آن بابی دارد زیر عنوان «کیف یستأذن علی الفرس» که در آن آمده است: «... عن أبي عبد الملك مولى أم مسكين بنت عمر بن عاصم بن عمر بن الخطاب قال أرسلتني مولاتي إلى أبي هريرة فجاء معي فلما قام بالباب قال أندراييم قالت أندرون...». یعنی: «ابو عبدالمک بردۀ ام مسکین گفت که ام مسکین مرا نزد ابوهریره فرستاد تا او را نزد وی بیاورم، ابوهریره با من آمد و زمانی که به دروازه رسیدیم، گفت: اندر آییم، ام مسکین گفت: اندرون...». امام

قرطبی نیز در تفسیر معتبر الجامع لاحکام القرآن خویش از این حدیث یاد کرده و در ضمن می گوید که مردی از مردم اصفهان در مدینه پیامبر زندگی می کرد و هنگام ورود کسی به خانه اش، می گفت: «اندرون» و از همین لحاظ مردم مدینه او را بنام «درآوردی» می شناختند و قرطبی سپس «اندرون» را ترجمه کرده می گوید که این واژه فارسی است و «داخل» معنی می دهد. در این حدیث دیده می شود که هم ابو هریره و هم ام مسکین هر دو به زبان فارسی حرف زده و از واژه های «اندرآیم» و «اندرون» سود جسته اند که حتی امروز برای هیچ عربی زبانی قابل فهم نیست. دانشمندان می گویند که سلمان فارسی در زبان خویش لکنتی داشت که از زبان مادری او تأثیر پذیرفته بود. ابن منظور زمانی واژه «رضخ» را در قاموس لسان العرب خویش معنی می کند می نویسد: «کان سلمان یرتضح لکنه فارسیه». یعنی: «سلمان دارای لکنتی فارسی بود.» ناصر خسرو در باره سلمان گفته است:

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی

کو ز اهل البیت چون شد با زبان پهلوی

در حدیثی که امام احمد و نسائی از انس بن مالک و طیالسی از جابر بن عبدالله روایت کرده اند چنین آمده است: «رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یجمع بین الخربز و الرطب». یعنی: «من پیامبر خدا را دیدم که خربوزه و خرما را یکجا می خوردند». در این حدیث لفظ «خربز» آمده است که هدف راوی همین خربوزه فارسی می باشد و در ادبیات معاصر عربی ما چیزی را بنام خربز نمی یابیم.

ابن ابی شیبۀ از منذر ثوری روایت می کند که: «سأل رجل ابن الحنفیة عن الجبن فقال: یا جاریة: اذهبی بهذا الدرهم فاشتری به ینیراً ، فاشترت به ینیراً ثم جاءت به». یعنی: مردی از فرزند حنفیه پنیر خواست ، او کنیز خویش را امر نموده گفت این درهم را بگیر و برو پنیری بخر ، او پنیری خرید و آن را با خود آورد. در این حدیث دیده می شود که از چیزی به نام «ینیر» تذکر رفته است که هدف همان پنیر فارسی است ورنه پنیر را در زبان عربی «جبن» گویند. در عربی معمول است که هرگاه خواسته باشند حرف «پ» فارسی را به حرفی عربی تبدیل کنند در جای آن حرف «ب» را می گذارند نه حرف «ی» را و من نمی دانم که راستی هم در آن زمان عربها «پنیر» را به شکل «ینیر» تلفظ می کردند و یا آنکه هنگام نگاشتن این کلمه نقطه ای اضافی و آن هم بصورت اشتباه در کنار نقطه حرف باء چکیده است.

ابن ابی شیبۀ کوفی در صفحه ۱۶۰ جلد هفتم کتاب مصنف خویش و همچنان امام جلال الدین سیوطی در کتاب «الدر المنثور» خویش روایت عجیبی را نقل کرده اند که چنین است: «حدثنا معتمر بن سلیمان عن جعفر عن القاسم عن ابی امامة قال : إن الملائكة الذین یحملون العرش یتکلمون بالفارسیة الدریة». یعنی: «از ابی امامه روایت است که کسانی که عرش را حمل می کنند به زبان فارسی دری حرف می زنند.» من در اینجا در صدد اثبات این امر نیستم که فرشتگان به کدام زبانی حرف می زنند و یا آنکه این روایت از لحاظ سند و متن در میزان جرح و تعدیل و در ترازوی علم

الرجال چه وزنی دارد بلکه آنچه می‌خواهم بگویم اینست که زبان فارسی در میان محدثان و مفسران و راویان حدیث ارزش بلندی داشت که حتی گروهی معتقد بوده‌اند که فرشتگان آسمان هم به فارسی حرف می‌زنند! آیا حافظ هم زمانی که این بیت را سروده بود همین مفهوم را در نظر داشت:  
صبحدم از عرش می‌آید خروشی عقل گفت  
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر میکنند

### نتیجه:

زبانهای افغانستان و شبه قاره و آسیای مرکزی و خاور میانه با آنکه گاهی به چندین خانواده بزرگ زبانی مربوط می‌شوند ولی در مسیر طولانی زندگی خویش با همدیگر داد و ستد فراوانی داشته و از همدیگر رنگ گرفته‌اند.  
تاریخ شهادت می‌دهد که زبانهای عربی و فارسی از قرن‌ها بدینسو با هم در تعامل بوده و در غنای همدیگر نقش مهمی بازی نموده‌اند. در این نبشته نشان داده شده است که پیامبر اسلام و قرآن کریم و همچنان تربیت یافتگان نخستین مکتب اسلام با فارسی آشنایی داشته و از عبارات و اصطلاحات آهنگین آن در محاوره روزمره خویش سود جسته‌اند. آنها نه تنها که صد ها و هزاران اصطلاح فارسی را استفاده می‌کردند که حتی برخی عبارات این زبان را بصورت کامل به کار می‌بردند. ابن تیمیه با آنکه در همچو موارد بسیار سختگیر است ولی می‌گوید که یاران پیامبر گاهی الفاظ فارسی را یکی پس از دیگری در سخن خویش به کار می‌بردند.  
روایاتی را که من در اینجا نقل نموده‌ام همه در یک سطح قرار نداشته برخی قوی و برخی دیگر ضعیف‌اند ولی به یاد داشته باشیم که ما در صدد اثبات اصلی از اصول اعتقاد و یا رکنی از ارکان عبادت نیستیم بلکه از اوضاع فرهنگی جامعه نخستین مسلمانها حرف می‌زنیم.  
آنچه در این مختصر آورده شد، دنباله مفصلی دارد که اگر کسی خواسته باشد می‌تواند آن را حتی موضوع یک رساله دکتورا قرار دهد. به امید روزی که شاهد تحقیقات بیشتر و پژوهشهای سودمند تری در زمینه روابط متقابل زبانهای کشور، منطقه، حوزه تمدنی و جهان خویش باشیم.

### مأخذ های اساسی:

قرآن کریم  
ابو عبدالله البخاری، صحیح البخاری  
امام ابن ماجه، سنن ابن ماجه  
امام قرطبی، الجامع لاحکام القرآن

امام بخارى، الأءب المفرد  
ابن ابى شيبه ، مصنف ابن ابى شيبه  
جلال الءين سيوطى، الءر المنءور  
ءواجه شمس الله ، ءيوان ءافظ  
جلال الءين سيوطى، تفسير جلالين  
جلال الءين سيوطى، الاءقان فى علوم القرآن  
جواليقى، المعرب من الكلام الاءجمى  
FONT >span<ءسبن بن اءمء الزوزنى، شرح المعلقات السبع/>